

اسطوره هاي سياسي

احمد فعال

فهرست مطالب

مقدمه

بخش اول: حقیقت و اسطوره

ویژگی های متقابل حقیقت و اسطوره
تفاوت میان نماد و اسطوره
چگونه حقیقت به اسطوره تبدیل می شود
زبان حقیقت و زبان اسطوره

بخش دوم: اسطوره دموکراسی

دموکراسی حقیقت و مصلحت
چگونه اصلاحات به اسطوره تبدیل شد؟

بخش سوم: اسطوره ها در آزادی و قدرت

ویژگی های متقابل آزادی و قدرت
توصیف کنش ها و واکنش ها در آزادی و قدرت
حوزه های نامحدود و محدود آزادی و قدرت

بخش چهارم: تابوهای قدرت

تابو به مثابه منطقه ممنوعه قدرت
تابوی شفافیت
اشکال پنهان و آشکار قدرت در دوران مدرن و پیشامدرن
تابوی حریمیت
تابوی امنیت

بخش پنجم: اسطوره رئالیسم

سیطره اسطوره ها از راه تفکیک سازی در کنش ها
چگونه واکنش ها به اسطوره رئالیسم تبدیل می شوند؟
بازگشت به رئالیسم، اسطوره زدایی از واقعیت
روش ناب کردن واقعیت و کشف اشیاء فی نفسه
بخش ششم: عصر اینترنتایمنتیسم یا اسطوره شدن عقل
زمینه های اجتماعی و تاریخی اسطوره شدن عقل
پایان انقلاب؟

پایان ایدئولوژی؟

جهانی در تب اینترنتایمنتیسم

پایان روشنفکری؟

بخش هفتم: انتگرالیسم و اینترنتایمنتیسم

چگونه به موجب مرام های تقدم ساز احساسات لخت می شوند؟
جامعه شناختی انتگرالیسم و اینترنتایمنتیسم
الگوی واکنش سازی قدرت

بخش هشتم: اسطوره مسلط در زمانه ما

نقش اسطوره ها در ایجاد ویژگی های مجازی
ظهور اسطوره ناشنوایی در پست مدرنیسم
حقیقت تفکیک زدایی در پست مدرنیسم

مقدمه

وقتی در آغاز قرن بیستم، فرضیه نسبیت از فیزیک به فلسفه و از فلسفه به سایر حوزه های شناختی راه پیدا کرد، کسی را گمان نمی برد که نسبیت گرایی خود اسباب اسطوره گرایی های نوین شود. وقتی فرضیه نامعینگرایی هایزبرگ به مدد نسبیت شتافت، گمان می رفت که کار اسطوره سازی و اسطوره پرستی یکسره شود. اما دیری نپایید که با افول جریان عقل گرایی (به قول آلن تورن)، اسطوره ها یک به یک از معابد سردی خویش، سر بیرون آوردند. این قرنی که گذشت و قرنی که در پیش روی ما است، به یک عبارت می توان قرن نوسازی اسطوره ها نامید.

اگر اسطوره های باستانی تاحدی دارای ماهیت فرهنگی بودند و مستقیم و غیر مستقیم ابزار قدرت محسوب می شدند، در دوران معاصر، اسطوره ها کاملاً ماهیت سیاسی یافته اند و بطور مستقیم ابزار تراکم و تکاثر قدرت محسوب می شوند. به همین دلیل، ضرورت نقد سیاست ها و منش ها و روش هایی که خواه در درون کشور ما و خواه در بیرون از کشور، به کارگاه اسطوره سازی بدل شده اند، کار مهمی است که این قلم نه آغازگر آن، بلکه ادامه کار اندیشه ای است که، اصول راهنمای آزادی را به مثابه اسطوره زدایی از چیزها، در برنامه کار خود دارد.

از همین رو نقد اسطوره اصلاحات، و روش ها و منش هایی که در کار اسطوره سازی اصلاحات بودند، از اهمیت جدی برخوردار است. نقد این اسطوره تنها از این حیث اهمیت ندارد که قریب به هشت سال، به مثابه الگوی اندیشه راهنما در جامعه سیاسی ایران مطرح شد، بلکه از این حیث نیز اهمیت دارد که به مثابه تنها بدیل سیاسی قلمداد شد، تا در مقابل «ایده انقلاب» و «روش های بنیادگرا» (رادیکالیسم)، قد برافرازد. همچنین نقد اصلاحات از این نظر نیز اهمیت دارد که، با فضاهای خالی که در جامعه ایجاد می کرد، هم خود را به اسطوره تبدیل می کرد و هم آنکه بسیاری از حوزه های عمومی را که در جامعه سیاسی وجود داشت، به اسطوره تبدیل می کرد. بدین ترتیب حوزه هایی چون دموکراسی، قانون گرایی، آزادی، جامعه مدنی و حتی مفاهیمی چون دموکراسی دینی و نظام انتظارات جامعه را، به اسطوره هایی تبدیل کرد که تنها بکار تظہیر قدرت می آمدند.

حدود سه سال پیش از آغاز جنبش دوم خرداد ۱۳۷۶، این قلم، اگر نه اولین، بلکه از جمله اولین ها بود که طی مقاله ای به نام «انقلاب یا اصلاح»، ضرورت طرح فراگیر بیان اصلاحات را مطرح کرد. در آن نوشته، نویسنده به همه روشنفکران یاد آور می شود که، بحث انقلاب یا اصلاح را در دستور مباحثات و مقالات خود قرار دهند، تا راهکار مناسب جستجو شود. در آن نوشته، نویسنده در مقام دفاع از روش اصلاحات، با پدیده انقلاب مخالفت کرد. مهمترین دلیل نویسنده این بود که، تئوری های انقلاب، متکی به وعده ها و ایدئولوژی های آرمانی هستند. رهبران انقلاب برای کشیدن مردم به خیابان ها، نه تنها باید به ایده های آرمانی متکی باشند، بلکه باید تحقق عملی ایده ها را در وعده های آرمانی و مطلق جستجو کنند. مقتضی این وعده ها و آرمان ها، وجود ایده ها و رهبرانی است که پرده ایزدی، بر فرّ خویش می کشند.

در نسبیت اخلاقی و آرمانی، نمی توان به مردمی جان بر کف، تنها با این امید که شاید وضع آنها نسبتاً بهبود پیدا کند، وعده نسبیت داد. مفاهیم و واژه های چون «شاید»، «ممکن است» و یا «مُحتمل است» بکار انقلاب نمی آیند. رهبران انقلابی باید با جزمیت و ضرس قاطع، وعده پیروزی بر اهریمن ظلم، و قریب دسترسی به جامعه آرمانی سر دهند. بدیهی است که در وضعیت مطلق، تنها افراد و گروه هایی می توانند بر امواج انقلابی سوار شوند که توانایی و قابلیت های لازم برای دروغ گفتن و بر کورس مطلق زدن داشته باشند. حاصل این وضعیت، قرین شدن انقلاب با رویکرد نوینی از استبداد بیش خواهد بود. این مهمترین دلیلی بود که نویسنده در آن ایام در نقد انقلاب بکار گرفت.

در سال های بعد که موتور اصلاحات عملاً و رسماً در بالاترین و گسترده ترین پلکان (فاز) جامعه سیاسی شروع به حرکت کرد، از همان آغاز، اصلاحات به مثابه روشی تعریف شد که در واکنش به تمامت خواهی، در پی دستیابی به حداقل هاست. تصور می شد که حداکثرها در هر حوزه ای که مطرح شوند، آن حوزه را به تصرف تمامت خواهی در می آورند. هیچ کوششی نشد تا «حداقل ها» و «حداکثر ها» با نیروهای محرکه واقعی جامعه اعم از اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مقیاس شوند. همچنانکه هیچگاه کوشش نشد تا صف آرایی نیروهای محرکه جامعه را در برابر نیروهای محرکه اقتدارگرایی، منطقی کنند. هیچگاه کوشش نشد تا حداقل گرایی را با امکان هایی که از دست می دهند و امکان هایی که کسب می کنند، به سنجش بگذارند. بدین ترتیب، نهضتی از «حداقل گرایی» در جامعه اصلاح طلبان و نظریه پردازان آن بوجود آمد. این نهضت تنها در مطالبات سیاسی تأثیر نداشت، بلکه تمام جنبه های فکری مانند: «دین حداقل گرا»، «دموکراسی حداقل گرا»، «آزادی حداقل گرا»، «دولت حداقل گرا» و «انتظارات حداقل گرا» و... متأثر از آن بود.

روشنفکران مبارزه با تمامت خواهی را پوشش نهضت حداقل گرایی قرار دادند. اما اگر آنها خود اسطوره گرا نبودند و حوزه های عمومی جامعه را یک به یک در معرض اسطوره شدن قرار نمی دادند، می توانستیم باور کنیم که از ترس تمامت خواهی به حداقل گرایی روی آورده اند. اما همچنانکه در فصل آخر همین کتاب آورده ام،

تمامت خواهی (توتالیترایسم) مهمترین اسطوره زمانه ماست. اسطوره‌ها از راه نفوذ و چنگ انداختن در فضاهای خالی هر چیز، تمامت آن را به تصرف خود در می‌آورند. پس چگونگی است که اصلاح طلبان از يك سو، مبارزه با تمامت خواهی را پوشش حداقل گرایي می‌سازند و از دیگر سو، بنا به ویژگی اسطوره‌ها می‌کوشند تا چونان يك تمامت خواه، حداکثری عمل کنند.

ایده حداقل گرایي که پایه خود را بر نوعی نسبیت گرایي گذاشته بود، خود صلب‌ترین مطلق‌ها را به پای جنبش اصلاحات می‌بست. به تدریج که پرده‌ها از پس تجربه‌ها بیرون می‌زد، معلوم بود که ایده حداقل گرایي به نوعی، به ایده هیچ نخواهی تبدیل شده است. اما روی دیگر هیچ نخواهی، ایده تمامیت خواهی است. مضاف بر اینکه می‌دانیم، بخش حکومت گرای اصلاحات در مدت يك دهه، تجربه انبوهی در ایجاد يك جنبش تمامت خواهی داشته است. آیا نهضت حداقل گرایي از آن رو به وجود نیامد که، اصلاح طلبان هر نوع اقدام حداکثری را قرین با جنبشی می‌دانستند که طومار اصلاح طلبی را از بن بر می‌کند؟ آیا اسطوره اصلاحات از این رو نبود که يك نیروی محرکه پنهان و آشکاری در آنان وجود داشت و به آنان می‌گفت، به خویشنتی بازگشت کن؟

وقتی اصلاحات به تجربه عینیت نشست، معلوم بود که از همان آغاز نیروی محرکه کافی برای ایجاد يك جنبش ملی ندارد. معلوم بود که اندیشه راهنمای اصلاحات به جای پیوند جستن با نیروی محرکه جامعه، با نیروهای محرکه قدرت پیوند می‌جوید. معلوم بود که مصلحت‌های ناشی از اندیشه راهنمای قدرت، چنان مغز و اعصاب اصلاحات را می‌تراشد که از پیکره آن جز يك لاشه نیمه‌جان نمی‌ماند. از همین رو نگارنده از همان آغاز نقدهای هائی خود را متوجه اصول راهنمای اندیشه اصلاحات نمود. از همان آغاز بدون آنکه بخواهد موضع خصمانه‌ای بگیرد، اصلاح طلبان را متوجه اشتباهاتی می‌کرد که موتور محرکه جامعه را زمین‌گیر می‌کرد. مقاله تحت عنوان «۲۴ ساعت در خواب و بیداری وجدان عمومی»، فصلی از این توجهات بود. از همان آغاز اصلاح طلبان را هشدار می‌داد که، روش‌ها و منش‌های خود را از انواع مصلحت‌ها و بازی‌هایی که داوران آن با قدرت است، از خویشنتی پاک سازند. مقالاتی چون نقد «تئوری بازی‌ها» و «اصلاحات یا آموزه از دست دادن فرصت‌ها» در راستای این هشدارها بودند.

سرانجام نویسنده بر آن شد تا بر اساس اصول راهنمای موازنه‌عدمی، تأویل دیگر از انقلاب بدست دهد. تأویلی که یکی شمردن انقلاب را با خشونت، انحراف آشکار از انقلاب می‌دانست. تفسیری که «مخالفت با انقلاب» را واکنشی نسبت به يك تفسیر استالینی و مرتبط با دیدگاه‌های انتگرالیستی چپ در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی می‌دانست. نظریه «مخالفت با انقلاب»، صرفاً يك نظریه واکنشی است. به همین دلیل بود که نظریه پردازان اصلاحات کوشش داشتند تا در واکنش با آنچه که خشونت انقلابی می‌نامیدند، مشی نرم‌تنانه‌ای در مبارزه سیاسی انتخاب کنند. شیوه‌ای که هم زیست‌روشنفکری آنان را تر و تازه نگاه می‌داشت و هم آنکه مصلحت‌ها و منفعت‌هایی که از راه بازی قدرت کسب کرده بودند، حفظ می‌کرد. بنابراین، آنچه که در کارگاه مبارزاتی اصلاحات مشی شد، چیزی جز «تئوری بهداشتی مبارزه» نبود. این تئوری که روزگاری توسط «فردریک هرزبرگ» در رابطه با مسائل مدیریت و سازمان بکار برده شد، اینک توسط اصلاح طلبان مشی می‌شود.

هدف اصلاح طلبان در توجیه تئوری بهداشتی، کم هزینه کردن و شاید بی‌هزینه کردن مبارزه سیاسی بود. يك دوره چند ساله باید می‌گذشت تا معلومان شود که تئوری بهداشتی همانطور که فردریک هرزبرگ در باره موقعیت روابط کار در نظر داشت، چیزی جز صیانت از موقعیت‌هایی که اصلاح طلبان در دستگاه‌های رانت کسب کرده بودند، نبود. آنچه نویسنده در باره تئوری انقلاب می‌اندیشد به کلی با نظریه‌های خشونت‌بار (انتگرالیستی) انقلاب بیگانه است. تفسیر انقلاب بر اساس اندیشه راهنمای موازنه‌عدمی، روش بیرون شدن از مدار زور و خشونت است. این تئوری که پیشتر توسط اندیشه‌گر موازنه‌عدمی طرح شد، هدفی جز محو اشکال مختلف زور و قدرت در بنیادهای ذهنی و اجتماعی ندارد. خشونت گرایي و انتگرالیسم، زور آشکار است، همانگونه که انواع مالکیت‌ها و موقعیت‌های اعمال سلطه، اشکال دیگری از زور هستند که پنهانی‌تر عمل می‌کنند. با این وجود مبارزه با اشکال پنهان و آشکار زور، از راه فعال کردن بنیادهای ذهنی تك تك افراد شروع می‌شود. همچنانکه اندیشه‌گر موازنه‌عدمی می‌گوید، اگر هر فرد به نوبه خود زور را از خویشنتی طرد کند، سخت‌ترین قدرت‌ها چون گلوله‌ای از برف، در برابر جامعه آب خواهند شد. به سخن قرآن، هر گاه در يك جامعه و یا در يك قوم، تك تك افراد نفس خود را تغییر دهند، آن جامعه و آن قوم خود به خود تغییر خواهد کرد.

بنابراین نظر، انقلاب چیزی جز تغییر در بنیادهای ذهنی و عینی جامعه نیست. زور از آنجا از میان می‌رود که تغییر در بنیادهای ذهنی، مقدم بر تغییر در بنیادهای سیاسی و اجتماعی می‌گردند. همچنین زور از آنجا آغاز می‌شود که، رابطه تغییر در تقدم و تأخر بنیادهای ذهنی و عینی جامعه، وارونه می‌گردند. روش‌هایی که ناظر به تغییر (و یا اصلاح) بنیادهای عینی هستند، بدون آنکه پلکان تغییر (و یا اصلاح) را در بنیادهای ذهنی جامعه یا بخش قابل قبولی از نیروهای محرکه اجتماعی پشت سر گذاشته باشند، ناگزیر از اعمال زور می‌شوند. زور و خشونت تنها روش انقلابیون استالینیستی نیست، هر تغییرری در بنیادهای اجتماعی و سیاسی، بدون تغییر در کنشگران اجتماعی، اعمال مستقیم و غیر مستقیم زور و خشونت است. آیا سانسور نوعی اعمال زور نیست؟ آیا وقتی انسان دچار خود سانسوری می‌شود جز از راه خشونتی که بر خویشنتی اعمال می‌کند، تسلیم خود سانسوری

نمی شود؟ از این نظر هر فرد و یا هر گروهی که به جای مخاطب قرار دادن کنشگران اجتماعی، نهادهای رسمی قدرت را مخاطب خود بشناسد، و یا هر فرد و گروهی به جای آنکه نیروی محرکه جامعه را محمل تغییر و پیشرفت بشناسد، دولت و نهادهای قدرت را محمل پیشرفت بشناسد، زور مدار و قدرت مدار و خشونت مدار است. آیا مخالفت های اصلاح طلبان با مشی انقلابی، از این رو نیست که آنها نمی خواهند محمل قدرتی که دولت‌مندان گردانده، از دست بدهند؟

بالاخره انقلاب تنها ویژگی انقلابات استالینی نیست، که هر خشونت گرایی چون او ضد انقلاب هستند. همانطور که «توماس کوهن» می گوید، تغییر و تحولات در تمام حوزه های علمی نه به صورت انبوهی، بلکه بصورت جهشی و انقلابی صورت می گیرد. به گفته او جریان پیشرفت و تکامل در علوم از یک ساختار علمی تبعیت می کند و نه از یک سازماندهی انبوهی و یا اصلاحی. این قلم در سه مقاله به طور مبسوط نشان داد که، چگونه است که جریان پیشرفت و تکامل در تمام حوزه های حیات، از یک ساختار انقلابی پیروی می کنند.

بخشی از کتاب حاضر مطالعات چاپ نشده نویسنده است. مطالبی هم که بخش هایی از آن در ماهنامه آفتاب و یا سایت های اینترنتی به چاپ رسیده است، اولاً، بنا به اینکه مطالب ارائه شده به هیچ رو با کارهای ژورنالیستی (روزنامه نگاری) شباهتی نداشتند، در متن به کار گرفته شده اند. ثانیاً، همین مطالب در ویرایش مجدد، چنان دستخوش تغییر شدند، که می توان آنها را به منزله متن های جدید تلقی کرد.

کوشش نویسنده همواره این بوده و هست که تمام نوشته های خود را حول سه محور تهیه کند. محور نخست، تحلیلی از اصول اندیشه راهنمای آزادی و نشان دادن معنایی است که آزادی را همواره مقابل معنای قدرت می نشانند. به زعم نویسنده، هر عقیده و هر نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و نظریه های اقتصادی، استوار بر یک الگو و اصول راهنماست. جدا کردن عقیده و نظرها از اصول و الگوی راهنما، امر میان تهی است. همچنین معتقد است، تمام الگوها و اندیشه های راهنما در آخرین تحلیل، به هسته سخت و صلبی چون آزادی و قدرت بر خورد می کنند. هسته ای که به قول «هایرماس» می توان به «هسته عقلانی» عقاید و اندیشه ها نام گذاری کرد. بنابراین، تحلیل فلسفی دو مقوله قدرت و آزادی و نشان دادن روابط چالش انگیزی (دیالکتیکی) میان آنها، پایه و مایه مباحثی است که نویسنده در تمام نوشته های خود تعقیب می کند.

دومین محور، تکیه بر مبادی فلسفه سیاسی است. بدین ترتیب، نویسنده همواره از نوشته هایی که فاقد هرگونه اندیشه علمی هستند پرهیز می کند. کوشش می کند تا مطالب خود را خواه در بیان و نقد نظریه ها و رفتارهای سیاسی و خواه در پردازش یک نظریه تازه، از دانش های مختلف که در حد بضاعت اوست، مدد بگیرد. در راستای همین کوشش از هرگونه روش تخریبی و ناسزا پرهیز می کند. موفقیت او در این کوشش به قضاوت خوانندگان باز می گردد. محور سوم، پرداختن به مسائل مبرمی است که در جامعه سیاسی ایران وجود دارد. نویسنده به این حقیقت آگاه است که، هر نویسنده ای که دست به قلم دارد، به زعم او به مسائل مهم و مبرم می پردازد. اما همینقدر اضافه کنم که اهمیت تشخیص «مسائل مهم» را وقتی در سنج «اندیشه آزادی مدار» و یا «اندیشه قدرت مدار» و روابط میان «آزادی و قدرت» قرار می دهید، اهمیت ها خود را شفاف می کنند. اینجاست که خواننده باید موقع داور می کردن امرهای مهم، انگشت داور خود را به سمتی که مسائل مهم ابهام سازی می کنند و یا ابهام زدایی، نشانه رود.

چهارمین محوری که خوانندگان می توانند از لا به لای این کتاب بیابند، نقدهایی است که به نظرگاه های مختلف در باره مسائل و مباحث مربوط به حوزه عمومی وجود دارد. به همین دلیل می توان ضمن پیگیری رشته ای از نظریه های سیاسی و فلسفی و انسان شناختی، این کتاب را می توان نقدی بر دیدگاه های مدرنیسم و پست مدرنیسم یافت. آنجا که در باره پایان ایدئولوژی، پایان انقلاب و پایان روشنفکری سخن به میان می آید، و بخشی که در باره وارونه سازی امر اجتماعی در پدیده ای بنام انتگریم (ضدیت گرایی) بحث می شود، همه نقدهایی به دنیای مدرنیسم و پست مدرنیسم بحساب می آیند.

در خاتمه لازم می دانم که توجه خواننده را به یک نکته مهم جلب کنم. همچنانکه در فصل آخر مربوط به «اسطوره های مسلط در زمانه ما» آورده ام، نویسنده به مخاطبان خود اهمیت می دهد. هدف نویسنده تعقیب رسالت روشنفکری و برقراری جریان اندیشه است. در این میان،

مخاطبان خود را از بین کسانی انتخاب می کند که آنها نیز به قوه و یا به فعل، می توانند در تعقیب این رسالت با او همدلی داشته باشند. در این راستا، دشوارنویسی را نه رسالت روشنفکری، بلکه اسطوره روشنفکری می شناسد. در مقابل، از هر گونه تحلیل های سیاسی که به ساده سازی مسائل مشکل می پردازند، پرهیز می کند، چون این تحلیل ها را اغلب فاقد محتوی علمی می داند. دشواری باید از ماهیت طرح مسائل دشوار استنتاج شود، در غیر این صورت طرح دشوار مسائل ساده و یا دشواری را بیش از دشواری نشان دادن، همان است که نویسنده آن را نوعی اسطوره سازی و یا تقلب حقیقت می شناسد.